

سوختگان تاریخ در سنگر بقای رژیم؛

چرا پهلوی‌ستیزی چپ و مجاهدین، سوپاپ اطمینان ماشین سرکوب است؟

هوشنگ رشديه:

مقدمه: تناقض بزرگ در شطرنج مبارزه

در پی خیزش شکوهمند و کم‌نظیر «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱، جامعه‌ی ایران وارد فاز نوینی از همگرایی و گذار شد. میلیون‌ها ایرانی در داخل و خارج از کشور، با صدایی رسا خواستار نفی کلیت جمهوری اسلامی و ایجاد سرپناهی ملی بر پایه‌ی حاکمیت قانون شدند؛ کانون این همگرایی در قامت شاهزاده رضا پهلوی به عنوان وکالت‌دار و رهبر نمادین دوران گذار تجلی یافت. اما در کمال شگفتی، شاهد پدیده‌ای عجیب در فضای مخالفین و معارضین بودیم: برخی گروه‌های چپ رادیکال و به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق، تمام توپخانه‌ی رسانه‌ای، کلامی و سیاسی خود را نه به سمت کانون اصلی سرکوب و اعدام (جمهوری اسلامی)، بلکه به سوی تنها نماد انسجام‌بخش ملی نشان رفتند.

چرا جریان‌هایی که خود قربانی اعدام‌ها و سرکوب‌های دهه ۶۰ توسط فاشیسم مذهبی بودند، دشمن بالفعل موجود را رها کرده و به نبرد با «گذشته» و «وکالت‌داران ملی امروز» برخاسته‌اند؟ چرا رنج روزمره‌ی جوانان ایران برای آنان به حاشیه رفته و تضاد اصلی‌شان همچنان پهلوی‌ستیزی است؟ پاسخ این پرسش در سه گسل ساختاری نهفته است:

روان‌کاوی گناه و انکار، بستگی ایدئولوژیک، و هراس از زوال هویت.

۱. روان‌کاوی گناه و مکانیسم دفاعی «انکار و جابه‌جایی»

در روان‌کاوی کلاسیک (به‌ویژه مکتب فروید و لکان)، زمانی که سوژه مرتکب خطایی هولناک می‌شود که پیامد آن ویرانی زیست‌بوم اوست، روان او برای فرار از «عذاب وجدان خردکننده» دست به ساخت مکانیسم‌های دفاعی می‌زند.

همراهی گروه‌های چپ و مجاهدین با جریان خمینی در سال ۱۳۵۷، خطایی ساده در محاسبات سیاسی نبود؛ بلکه یک «فاجعه‌ی تاریخی» بود. آنان شاهنشاهی پهلوی - که کشوری رو به رشد، مدرن و دارای امنیت ساختاری بود - را سرنگون کردند و در فتح‌الفتوح خمینی شریک شدند. حاصل این ائتلاف، پیدایش دوزخی شد که دهه‌هاست نسل‌های متوالی ایران را می‌سوزاند.

- **جابه‌جایی خشم:** پذیرش این که «ما کشور را به قهقرا بردیم»، فروپاشی روانی به همراه دارد. از این رو، دستگاه ذهنی آنان خشمی را که باید صرف ریشه‌کنی جمهوری اسلامی یا خودانتقادی تاریخی کنند، به سمت شاهزاده رضا پهلوی جابه‌جا می‌کنند.

- **پروژکسیون (بازتاب‌دهی):** آنان هیولایی را که خود به خلق آن کمک کرده‌اند (حکومت مذهبی)، با چسباندن برچسب‌های خاستگاه ۵۷ به جریان ملی، انکار می‌کنند تا بار گناه ویرانی ایران از دوششان برداشته شود.

۲. انسداد ایدئولوژیک و گره‌گاه «بسته‌زیستی»

جریان‌های رادیکال ۵۷ بر پایه یک ماتریس فکری خاص شکل گرفتند: سرمایه‌داری ستیزی، غرب‌ستیزی و تجدزدایی. در دیدگاه آنان، حکومت پهلوی نماد اصلی ورود ایران به دروازه تجدد غربی و توسعه بود.

اگرچه خمینی آنان را سرکوب کرد و هزاران تن از کادرها و هوادارهایشان را روانه کشتارگاه‌های خود نمود، اما از نظر ایدئولوژیک، خمینی و چپ‌گرایان رادیکال در دشمنی با امپریالیسم، پهلوی و غرب همپیمان و هم‌افق بودند!

امروز، شاهزاده رضا پهلوی نماد: تکثرگرایی و سکولاریسم راستین، دوستی با جهان آزاد و توسعه، و بازگشت به هویت ملی ایرانی است.

این مفاهیم، ساختار فکری دست‌نخورده‌ی چپ سنتی و سازمان‌های بسته (نظیر مجاهدین) را فرو می‌ریزد. برای این گروه‌ها، پیروزی جریان ملی به معنای پایان کامل ایدئولوژی ۵۷ است. بنابراین، آنان جمهوری اسلامی را یک «شرّ موقت یا رقیب غاصب» می‌دانند، اما جریان پهلوی را «نفي بنیادین هستی خود» قلمداد می‌کنند!

۳. هراس از حاشیه‌نشینی و دموکراسی صندوق‌محور

در جریان جنبش مهسا، خواسته‌ی مردم در داخل کشور به روشنی عریان شد: بازگشت به خردورزی، رفاه، هویت ملی و حاکمیت قانون. مردم در شعارهایشان به صراحت خط بطلانی بر تمامی فرقه‌گرایی‌های ایدئولوژیک کشیدند.

شاهزاده رضا پهلوی با رویکردی فراگیر، کثرت‌گرا و متکی بر آرای عمومی، به کانون سنگینی خواسته‌های جامعه تبدیل شد. این اتفاق، خطری زیستی برای مجاهدین و تشکلهای خرد چپ بود:

- در یک دموکراسی آزاد و صندوق‌محور، گروه‌های ایدئولوژیک و تندرو، فاقد پایگاه اجتماعی چند درصدی هستند.
- مردم ایران دیگر خریدار شعارهای انقلابی، مبارزه طبقاتی یا تشکیلات پادگانی نیستند.

از این رو، هدف قراردادن روزمره‌ی جوانان یا سرکوب‌های حکومت، برای آنان صرفاً «ابزار تبلیغاتی» است، اما هدف قرار دادن شاهزاده رضا پهلوی، نبردی برای جلوگیری از شکل‌گیری مرکز ثقل بدنه جامعه و یک استراتژی است. آنان ترجیح می‌دهند رژیم جمهوری اسلامی بماند، اما پرچم گذار به دست جریان ملی نیفتد؛ زیرا در صورت سرنوشتی رژیم به دست جامعه‌ی ملی، دفتر حیات سیاسی این گروه‌ها برای همیشه بسته خواهد شد.

رفتارشناسی رسانه‌ای، شبهه‌افکنی‌های بین‌المللی و راهکار گذر از جنگ روانی

در ادامه، اکنون به لایه‌های کاربردی‌تر و عملیاتی این پدیده بپردازیم؛ یعنی بررسی اینکه این جریان‌ها چگونه از ابزارهای رسانه‌ای و دیپلماتیک برای پیشبرد این اهداف استفاده می‌کنند و جامعه و جریان ملی چگونه باید در برابر این جنگ روانی موضع بگیرند.

۱. **مهندسی افکار عمومی و ابزارهای جنگ روانی در عرصه رسانه**
یکی از شگفتی‌های تحلیل رسانه‌ای در سال‌های پس از جنبش ۱۴۰۱، رصد جهت‌گیری شبکه‌ها و تریبون‌های وابسته به این جریان‌هاست.

- **هم‌افزایی تاکتیکی با دستگاه امنیتی رژیم:** هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی از طریق سایبری، ترول‌های حکومتی و رسانه‌های داخلی خود می‌کوشد کانون همگرایی اپوزیسیون (شاهزاده رضا پهلوی) را تخریب کند، شگفت‌انگیز این است که کلمات، ادبیات و حتی هشتک‌های تولیدشده توسط چپ رادیکال و مجاهدین دقیقاً با همان برجسب‌ها و خطوط خبری همپوشانی پیدا می‌کند.

- **سانسور دستاوردهای انسجام ملی:** این تریبون‌ها هرگاه تجمع عظیمی از ایرانیان در خارج از کشور یا اعتصابی در داخل با پرچم ملی و با گرامیداشت نمادهای شاهزاده شکل می‌گیرد، یا آن را کاملاً بایکوت رسانه‌ای می‌کنند و یا با متوسل شدن به انگزنی‌های کهنه، تلاش می‌کنند آن را فاقد اصالت جلوه دهند. برای آنان، آگاهی ملی و همبستگی میلیونی، بزرگ‌ترین تهدید است.

۲. **لابی‌گری و شبهه‌افکنی در مجامع بین‌المللی**
گروه‌های ایدئولوژیک سنتی همواره در سال‌های گذشته از دسترسی به نهادهای سیاسی غرب (به‌ویژه در اروپا و آمریکا) برای اهداف سازمانی خود استفاده کرده‌اند.

- **ترسیم کاریکاتوری از آینده ایران:** یکی از آسیب‌های جدی که این جریان‌ها به روند گذار وارد می‌کنند، تولید «گزارش‌های مخدوش و هشداردهنده» به سیاستمداران غربی است. آن‌ها با این استدلال که «جریان ملی یا بازگشت به سلطنت مشروطه مساوی با استبداد است»، تلاش می‌کنند جامعه جهانی را نسبت به رهبری دوران گذار بدبین کنند.

- **تضعیف پتانسیل تحریم و فشار حداکثری بر رژیم:** به جای آنکه انرژی خود را صرف فشار بر دولت‌های غربی برای قرار دادن سپاه پاسداران در لیست‌های تروریستی مؤثر یا انزوای کامل جمهوری اسلامی کنند، بخش عمده‌ای از انرژی دیپلماتیک خود را صرف تخریب ائتلاف‌های مردمی پیرامون شاهزاده رضا پهلوی می‌کنند. از نگاه تحلیلی، این رویکرد به معنای **نجات عمدی یا غیرعمدی و تاکتیکی رژیم** در بزنگاه‌های سرنوشت‌ساز است.

۳. **راهکارهای استراتژیک برای تقویت انسجام ملی و عبور از مانع‌تراشی‌ها**
برای اینکه جریان اصیل ملی و جامعه‌ی مطالبه‌گر در داخل و خارج کشور دچار فرسایش نشود، به کارگیری چند راهبرد کلیدی ضروری است:

- **گذر از واکنش‌گرایی و تمرکز بر کنش‌گری:** پاسخگویی دائمی به تهمت‌ها و حاشیه‌سازی‌های این گروه‌ها، به معنای هدر دادن انرژی ملی است. قطار گذار باید با سرعت به سمت سازماندهی شبکه‌های همبستگی در داخل کشور حرکت کند و به حاشیه‌سازان اعتنایی نکند.

- **شفاف‌سازی و گفتمان‌سازی دموکراتیک:** تاکید مداوم شاهزاده رضا پهلوی بر اینکه «هدف، تعیین نوع حکومت توسط رای آزاد ملت در فرای آزادی است نه تحمیل هیچ ساختاری»، قوی‌ترین سپر در برابر ادعاهای دروغین دیکتاتوری‌خواهی است. این پیام باید به طور مستمر بازنشر شود تا بهانه‌ها از دست جریان‌های تخریب‌گر گرفته شود.

- **اولویت‌بخشیدن به رنج مردم داخل:** تمرکز مطلق بر مشکلات معیشتی، اعدام‌های سیستماتیک، بحران‌های زیست‌محیطی و صدای زندانیان سیاسی در داخل ایران، خط کش روشنی است که نشان می‌دهد چه کسی برای «آزادی ایران» مبارزه می‌کند و چه کسی درگیر «تسویه حساب با تاریخ» است.

استراتژی‌های عینی همبستگی درون‌مرزی و فرارفتن از ایستگاه‌های انحرافی

برای تکمیل این زنجیره‌ی تحلیلی، باید به این پرسش عملیاتی پاسخ داد که «جامعه‌ی مدنی درون ایران و بدنه‌ی میلیونی هوادار گذار، چگونه باید این مانع‌تراشی‌ها را پشت سر بگذارند و تمرکز خود را بر مقصد نهایی متمرکز نگه دارند؟»

عبور از تله‌های سیاسی این گروه‌ها نیازمند چند گام مشخص و ساختاری است:

۱. پیوند ارگانیک میان «خیابان» و «رهبری گذار» در بستر شبکه ملی یکی از نقاط قوت جریان ملی، اعتماد عمومی به شاهزاده رضا پهلوی است، اما این پیوند برای تبدیل شدن به یک نیروی قاطع سرنگونی‌طلب، نیازمند نهادسازی‌های مدرن و شبکه‌ای است.

- گذر از فردگرایی به ساختارگرایی: همان‌طور که شاهزاده مکرراً بر اهمیت ایجاد ساختارها و شوراها تأکید کرده‌اند، قدرت اصلی نباید تنها در تجمعات خیابانی خلاصه شود، بلکه باید در قالب هسته‌های مقاومت مدنی، سندیکاها، و شبکه‌های ارتباطی درون‌مرزی متجلی گردد.

- خنثی‌سازی خطکشی‌های کاذب: جریان‌های تخریب‌گر تلاش می‌کنند با طرح دوگانه «چپ و راست» یا «جمهوری و سلطنت»، اتحاد ملی را بشکنند. پاسخ عملی به این ترفند، تأکید قاطع بر منشور حقوق بشر، تمامیت ارضی ایران، و اولویت «نجات ایران» بر هرگونه جزییات ساختاری آینده است که تصمیم‌گیری درباره آن به روز رأی آزاد ملت موکول شده است.

۲. پایش مداوم اولویت‌ها: چراغ راهنمای افکار عمومی جامعه‌ی ایران امروز به درجه‌ای از پختگی سیاسی رسیده است که مرز میان «مبارزه واقعی با دیکتاتوری» و «نمایش‌های سیاسی اپوزیسیون‌نماها» را به خوبی تشخیص می‌دهد.

- معیار اصالت مبارزه: هر جریان، رسانه یا فردی که امروز بیش از آنکه به دادخواهی خون جوانان اعدام‌شده، بحران‌های آب و محیط زیست، تورم فلج‌کننده و زندانیان سیاسی بپردازد، درگیر تخریب بدیل دموکراتیک جامعه باشد، عملاً فاقد مشروعیت ملی است.

- روشن نگاه داشتن کانون تمرکز: افکار عمومی نباید اجازه دهد که تربیون‌های معاند تاریخ‌زده، قطب‌نمای مبارزه را منحرف کنند. تمرکز باید مانند یک لیزر بر روی سه ضلع هدف بماند: تضعیف پایه‌های قدرت حاکمیت موجود، رسوا کردن سرکوبگران در سطح بین‌المللی، و سازماندهی همبستگی داخلی.

۳. چشم‌انداز ایران فردا: نه انتقام، بلکه بازسازی

بزرگترین تفاوت جریان ملی و رهبری گذار با گروه‌های توتالیت‌ر گذشته در این است که گفتمان آن‌ها بر پایه «امید، سازندگی و آشتی ملی» بنا شده است، نه «کینه، تصفیه حساب و دیکتاتوری طبقاتی».

- چپ رادیکال و مجاهدین چون خود در فرهنگ خشونت، پادگان‌سالاری و حذف دگراندیش رشد کرده‌اند، نمی‌توانند هضم کنند که یک رهبر مردمی چگونه از قدرت مبتنی بر زور چشم‌پوشی می‌کند و مشروعیت خود را از صندوق رای و اراده‌ی تک‌تک شهروندان می‌گیرد.

- آینده‌ی ایران نیازمند تکنوکرات‌ها، متخصصان، جوانان نواندیش و دلسوزانی است که بتوانند کشور ویران‌شده را از بحران‌های عدیده نجات دهند. در این میان، نقش شاهزاده رضا پهلوی به عنوان یک «تسهیل‌گر ملی و چتر فراگیر»، یگانه راهکار منطقی برای عبور مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی به سوی یک دموکراسی سکولار است.

سخن پایانی: عبور جامعه از اشباح ۵۷

واقعیت تلخ اما رهایی‌بخش این است که مبارزات این جریان‌ها نه بر سر «آزادی ایران»، بلکه بر سر «تسویه حساب‌های عقده‌گشایانه با تاریخ» است. آنان در زندان حافظه‌ی تاریخی خویش اسیرند و هنوز در سال ۱۳۵۷ نفس می‌کشند.

اما جامعه‌ی زنده، پویا و جوان ایران که در خیزش ۱۴۰۱ و پس از آن به بلوغ کامل رسیده، خط مبارزاتی خود را یافته است. مردم ایران هوشمندانه دریافته‌اند که مبارزه با رژیم توتالیت‌ر حاکم، نیازمند «همگرایی، نماد ملی و فرارفتن از کینه‌های ایدئولوژیک» است.

فرعی کردن درد اعدام‌ها و سرکوب جوانان توسط مجاهدین و چپ رادیکال، نشانه‌ی زوال اخلاقی و جدایی کامل آنان از نبض خیابان‌های تهران، زاهدان، کردستان و سراسر ایران است. قطار تاریخ ایران فردا، بدون حضور این اشباح کینه‌توز و متوقف‌مانده در گذشته، به سوی ساحل آزادی و ملی‌گرایی عصر جدید در حرکت است.

۲۹ اکتبر ۲۰۲۶ برابر با ۷ آبان ۱۴۰۵